

زینب علینوربهاری  
سپیده اشرفی  
گروه رسانه

**نوروز، فرصتی برای نو شدن است؛ فرصتی برای گذاشتن یک نقطه و شروع دوباره. بهار و نوروز بهانه است و وقتی با ماه مبارک رمضان مقارن می‌شود، یک شور وچندان را ایجاد می‌کند. هرکدام از ما به فراخور زندگی زیسته خود، خاطراتی از دوران کودکی و نوروز داریم که بیان آن، شبیه به خاطرات جمعی یک ملت است. جام جم در یک رسم نانوشته و مثل هر سال، در آستانه نوروز سراغی از برخی بازیگران و هنرمندان رادیو و تلویزیون گرفته تا خاطره آنها از نوروز را جویا شود و یک حال و هوای بهاری برای مخاطبان تدارک ببیند.**



**هوشنگ توکلی: بهار را با شکوفه‌ها به خاطر داریم**

حال و هوای نوروز و انتظار بهار برای هرکدام از ما تعریف به خصوصی داشته اما برای همه مایک وجه مشترک دارد؛ آن هم تداعی خاطرات شیرینی است که در بهار داریم و امید به زندگی که با شروع بهار در دل ها جان می‌گیرد و زنده می‌شود. در این میان هوشنگ توکلی یکی از هنرمندان پیشکسوت در گفت‌وگو با جام جم درباره حال و هوای بهار و نوروز بیان می‌کند؛ بهار شروع مجدد زندگی است. طبیعت و بهار با خودش برای همه انسان‌ها، چه نوزاد و کودک و نوجوان و چه برای سالمندان امید می‌آورد؛ امید باروری و دوباره سازی. در من هم همین احساس وجود دارد.

وی در ادامه درباره تداعی خاطراتش از بهار و نوروز هم می‌گوید؛ من فکر می‌کنم سیستم جغرافیای جهان به هم ریخته است؛ یعنی در گذشته نزدیک بهار که می‌شد، می‌توانستی شکوفه‌ها را ببینی. چون معمولاً در هر خانه‌ای چند درخت میوه مثل گیلاس، سیب و گلابی بود که در بهار شکوفه می‌دادند. یعنی پیام می‌دادند که همه چیز در حال نو شدن و بازسازی شدن است. به همین دلیل من همیشه بهار را با شکوفه‌های بهاری به خاطر دارم و بر اینم این صحنه تداعی می‌شود.

توکلی در پاسخ به این سؤال که چقدر هنوز به آیین‌های نوروز پایبند است و آنها را چرا می‌کند هم توضیح می‌دهد؛ شب عید متغیر است؛ یعنی ۶-۵۰ سال پیش جهان در یک آرامش پس از جنگ جهانی بود و صلح و آرامش در بخشی از جهان حکمفرما بود. طبیعتاً رسیدگی

به آیین‌ها و رفتارهای باستانی خوب انجام می‌شد و این مسأله شامل حال ما هم می‌شد اما خوب، امروزه نسبت‌ها به هم ریخته است و دیگر آن فامیل‌ها و بزرگان فامیل و خانواده‌ها نیستند. همین‌طور آن معماری‌های قدیم دیگر نیست. همه گرفتار این دنیای مدرن و آپارتمان‌ها هستیم و به

نوعی هرکسی در لاک خودش است. به همین علت است که ما ایرانی‌ها بیشتر تلاش می‌کنیم که آیین‌های گذشته را در شرایط سخت نگه داریم و تسلیم دشواری‌های زمان نشویم. یعنی من هنوز هم می‌بینم که رعایت آیین‌های باستانی در ایران شکل خوبی دارد.

وی به عنوان یکی از بزرگان عرصه هنر برای همه آرزوهای خوبی دارد و

می‌گوید: آرزو می‌کنم این تغییرات جغرافیایی که در ۵۰-۴۰ سال گذشته در کره زمین به وجود آمده، به حال طبیعی‌اش به نفع انسان‌ها بازگردد و صلح و آرامشی هم در جهان برقرار شود؛ یعنی فصل‌ها سر جای شان قرار بگیرند و باران ببارد و واژه جنگ هم به فراموشی سپرده شود و دنیا جای صلح و آرامش باشد.

**جواد انصافی: پیام نهایی نوروز، جشن اتحاد و همبستگی است**

جواد انصافی، بازیگر و کارگردان ایرانی است که تاکنون پژوهش‌های گسترده‌ای را در حوزه رسوم و آیین ایرانی انجام داده است. وی پژوهشی درخصوص آیین شب یلدا انجام داده که پیش از این منتشر شده بود. انصافی نماد فردی است که دل در گرو فرهنگ ایرانی دارد. او در گفت‌وگویی درخصوص آیین و رسوم ایران در نوروز، به جام جم می‌گوید: نوروز از مهم‌ترین جشن‌های ایرانیان است که پشتوانه علمی و فکری دارد؛ مثلاً فرش‌ها را با چوب می‌زدیم تا خاک را بگیریم و بعد می‌شستیم. دلیلش این بود که اگر خاک را نگیریم، رنگ فرش قاطی می‌شود. همچنین سبزه هم فقط نماد نبوده بلکه یک آزمایشگاه کوچک از طرف مادران بود که بستنجد کدام محصول را برای کشاورزی آن سال در نظر بگیرند. تمام موضوعات حتی چیدمان هفت‌سین هم بر اساس اصول بود و به نوبت انجام می‌شد. به عنوان مثال، اولین چیزی که سر سفره هفت سین می‌گذاریم سنجد است. دلیلش این است اولین چیزی که خداوند بعد از خلقت به انسان می‌دهد، مغز است که محلی برای تفکر است. سنجد هم از نظر لغوی از سنجدین استخراج شده. بعد سیب را می‌گذاریم که نماد جسم سالم برای انسان است. سومین چیزی که سر سفره می‌گذارند، سبزه است که نماد شادابی است. یعنی همین سه مورد چیزهایی هستند که تمام دنیا بر مبنای آن جلو رفته و گفته‌اند ۸ ساعت کار، ۸ ساعت تفریح و ۸ ساعت استراحت. تمام اتفاق‌های نوروز ما، پشتوانه علمی دارد.

انصافی در بیان خاطرات خود از نوروز و رسم‌هایی که در این ایام دارد هم این‌طور بیان می‌کند: رسم ما این است که همسر سفره‌ای می‌اندازد که سعی می‌کند در آن بته جغه داشته باشد که سمبل سرو ایرانی است. سفره را که پهن می‌کنیم، اول آینه و شمعدان را می‌گذاریم. از قدیم آینه گرد می‌گذاشتند که سمبل کره زمین و گذر روزگار است. به تعداد نفرات خانواده هم شمع می‌گذاریم. روشنایی شمع، روشنایی زندگی و سمبلی از نور خداست. یک رسم قدیمی هم داریم که قبل از سال تحویل، مادر خانواده آینه را جلوی هر فردی نگه می‌دارد. افراد چند لحظه خودشان را نگاه می‌کنند و انگار مرور لحظه‌ای به سالی دارند که گذشته است. بعد از تحویل سال هم، شادبادش و عیدی است. هفت سین هم حتماً هفت سین خوراکی است. ممکن است سکه و ساعت هم کنارش بگذاریم اما جزو فرعیات است. دید و بازدید‌ها هم شروع می‌شود که حتماً به دیدن بزرگ‌ترها می‌رویم. در نهایت باید بگویم پیام نهایی نوروز، جشن اتحاد، همبستگی، نظافت شخصی و عمومی است. جشنی که قصد دارد فاصله طبقاتی را کم کند، چرا که در نوروز ارتباط بیشتری به واسطه دید و بازدید داریم و این فاصله کم می‌شود.

**روایت هفت‌خوان چهارشنبه‌سوری**

این هنرمند درباره فلسفه چهارشنبه سوری عنوان می‌کند: در چهارشنبه سوری هفت‌خوان وجود دارد که ما آن را طی می‌کنیم. این هفت‌خوان با پاکسازی محیط

زیست شروع می‌شود. همه آدم‌ها در گذشته به دلیل نبود چیزی به نام شهرداری، تبدیل به شهرداری چی می‌شدند و خودشان کوچه و جوی آب را لایروبی می‌کردند. خانم‌ها خانه‌تکانی داشتند و آشغال‌ها را دور می‌ریختند. هر محلی آشغال‌ها را در یک میدانگاهی می‌گذاشت و روز چهارشنبه سوری، این آشغال‌ها را می‌سوزاندند. هفت دایره از آن درست می‌کردند که از عدد مقدس ایرانی هم بیرون آمده. اول می‌گفتند پیرمرد پیروزن‌ها رد شوند تا در کنار حفظ حرمت بزرگ‌ترها بحث روان‌شناسی آن هم در نظر گرفته شود. در واقع وقتی این سالمندان از روی آتش می‌پرند، زمانی است که هنوز خیلی شعله نگرفته و آنها می‌توانند از آن بپرند. با این کار احساس سرزندگی در آنها زنده می‌شود.

این سالمندان همزمان با رد شدن از آتش می‌گفتند «زردی و رخوت من به تو و گلگون بودن تو به من» یعنی همان عبارت «زردی من از تو، سرخی تو از من» که پشتوانه فکری دارد. خوان بعدی این بود که مراسم کوزه شکنی انجام می‌شد. یعنی قدیم که یخچال نداشتیم، کوزه برای خنک نگه داشتن آب داشتیم. سرسال که می‌شد در چهارشنبه سوری رسم داشتند این کوزه‌ها را بشکنند. هر کسی به نسبت وسع خود در آن پول می‌انداخت. به این صورت که از روی پشت بام توی کوچه پرت می‌کردند. فلسفه این کار مشخص نبودن فرد و مبتنی بود که می‌انداخت. در واقع کمک شونده و کمک‌گیرنده معلوم نبود. چون مراسم بعدی قاشق‌زنی بود، کسی متوجه نمی‌شد که چه کسی چادر روی سر انداخته و از توی کوچه پول برمی‌دارد. جالب اینجاست که هیچ‌کس همه پول‌ها را برنمی‌داشت و بخشی را برای دیگران باقی می‌گذاشت. مردم می‌خواستند با این رسم، به این درک برسند که در محله‌شان، افرادی هستند که توان مالی برای خرید نوروز ندارند.

بحث مهم‌تر این بود که وقتی بررسی علمی کردم متوجه شدم کوزه‌ها یک سال بیشتر کار نمی‌کرده و دچار آسیب می‌شده. انگار نمی‌توانستند این را توضیح دهند و با رسم چهارشنبه سوری آن را زمین می‌زدند. مهم‌ترین مسأله در این میان، اقتصاد کوزه‌گری بود. یعنی کوزه‌گری رونق پیدا می‌کرد.

وی ادامه می‌دهد: مراسم بعدی، قاشق‌زنی بود که همه با سرهای پوشیده قاشق به کاسه می‌زدند و آجیل چهارشنبه‌سوری می‌گرفتند، اما چرا آجیل؟ چون یک غذای مقوی بود که خراب‌شدنی نمی‌بود. در واقع فاسدشدنی بود. می‌تواند مدت‌ها باقی بماند. یکی که ۱۰ کاسه آجیل جمع می‌کرد، انگار برای ۱۰ شب خودش غذا جمع کرده بود.

آجیل را به این دلیل انتخاب می‌کردند. رسم بر این بوده که اگر در محله جدید می‌رفتند، می‌گفتند برای یک بار هم شده باید به قاشق‌زنی بروی. برای این بوده که هر فردی یک بار دست دراز کند و ببیند چقدر سخت است که جلوی دیگران دست دراز کنی. آن‌که با روی باز و بدون جادر دستش را جلوی دیگران می‌آورد، بیشتر گرفتار و خجالت‌زده است.

این کار، ابعاد روان‌شناسی آن را بیان می‌کرد. مرحله بعد، شال اندازی بود. شال اندازی این‌طور بود که همه آنهايي که دختر دم بخت داشتند، جوانانی می‌آمدند و از نوگریر خانه این دختران، شال می‌انداختند که مشخص نشود چه کسی است. این برای کسب اجازه بود یعنی

**ویکیلی:**

**من با دگرگونی بهار به یاد خالق هستی می‌افتم**

**نجفیان:**

**برای مردم ایران آرزوی عزت و سربلندی داریم**

این‌طور می‌گفتند که اجازه دارم پدر و مادرم را برای خواستگاری بیاورم؟ اگر طرف مقابل خوراکی شیرین به شال می‌بست، یعنی بله اما اگر خوراکی ترش و شور به شال می‌بست یعنی فعلاً اجازه نداری. این یعنی حرمت پدر و مادران نگه داشته شود. خوان هفتم فالگوش ایستادن بود. مردم بر این باور بودند که گذشتگان شان از آن دنیا به اتفاقات آگاه هستند. نیت می‌کردند که مثلاً پسرشان داماد شود و بعد فالگوش می‌ایستادند. معتقد بودند که ارواح گذشته به افرادی که در حال گذر هستند، حرفی را منتقل می‌کردند.

انصافی تأکید می‌کند: عمر این هفت‌خوان از زمان ساسانیان بوده و قدمت دیرینه دارد. البته مدرکی دال بر برگزاری مراسم چهارشنبه‌سوری نداریم اما از زمان زرتشت درباره آتش، مطلب داریم که گفته است: «کسی اجازه ندارد در آتش چیزی بیندازد که تولید صدا و وحشت کند». ترقه‌بازی برای ما نیست و بعدها انگلیس‌ها وارد کردند تا آیین ما را خراب کنند. ما از دوران زرتشت به ارزش آتش باور داشتیم. الان هم مهم‌ترین مسأله آتش است. می‌توان گفت تمام اتاق‌های استریل بیمارستان‌ها با حرارت بالای ۱۰۰۰ به استریل می‌رسند که ارزش آتش را نشان می‌دهد.

**اصغر سمسارزاده: خاطره‌بازی رفقا**

اصغر سمسارزاده و جواد انصافی در کار مشترک جمعه ایرانی با هم همکاری داشته‌اند. به تازگی غرفه جام جم در نمایشگاه رسانه فرصتی شد تا دوباره کنار هم قرار گیرند و از حال و هوای کار بگویند. اصغر سمسارزاده می‌گوید: من در سال ۱۳۳۷ کارم را آغاز کردم و امروز که اینجا هستم، ۸۳ سالم است. انصافی در میان صحبت‌هایش می‌آید که «آن سال‌ها من درس می‌خواندم» سمسارزاده ادامه می‌دهد: طول عمر من به دلیل این بوده که فقط به کار متأثر فکر می‌کردم. دنبال مسخره‌بازی و عیاشی نبودم. حتی قبل از انقلاب هم همین‌طور بودم. وابستگی به چیزی نداشتم.

انصافی با تعارف می‌گوید: من هم که شاگرد ایشان بودم دقیقاً همین حال و هوا را داشتم. سمسارزاده هم رو به او می‌کند و می‌گوید: ایشان هم آدم باسوادی است. مخابرات ایران زیرنظر او بود. انصافی می‌گوید: من ۱۰ سال از ایشان کوچک‌ترم و شاگرد او هستم. سمسارزاده رو به او می‌کند و به شوخی می‌گوید: حالا تقصیر من چیست که کوچک‌تر هستی؟ سمسارزاده از خاطرات مشترک خود با جواد انصافی می‌گوید: کار مشترک‌مان جمعه ایرانی بود. ۴۳ سال است در رادیو ایران هستم و

فقط در برنامه صبح جمعه یا همان جمعه ایرانی بودم. غیر از بزرگوری از جواد انصافی ندیدم. انسان باسوادى است که تئاتر را خوب می‌شناسد. از کم‌دین‌هایی است که سیاه‌بازی را حفظ کرده است. این سیاه‌بازی پایه تئاتر ایران است. برشت فاصله‌گذاری را کشف کرده بود. همان زمان، نشنستند این را درآوردند که همان، وقفه سیاه‌بازی است.

انصافی هم صحبتش را تایید می‌کند: مهم‌ترین مسائلی که برشت مطرح می‌کند و تمام تئاتر جهان او را تایید می‌کنند، همین اصولی است که در سیاه‌بازی رعایت می‌کنیم؛ این‌که دیواری بین تماشاگر و بازیگر وجود نداشته باشد. برشت حتی مسأله فاصله‌گذاری را مطرح می‌کند که در سیاه‌بازی هم به گونه دیگری آن را داریم. مثلاً آن فردی که نقش ارباب را در سیاه‌بازی دارد، با یک وقفه در کار نشان می‌دهد خودش لنگ ۵۰ تومان پول است.

**سیاه‌بازی نشان داد تئاتر ایران غنی است**

سمسارزاده می‌گوید: به نظرم افرادی مثل جواد انصافی با نقش‌هایی که بازی می‌کرده، پایه‌گذار تئاتر در ایران بوده است. انصافی هم که تاکنون پژوهش‌های بسیاری درباره سیاه‌بازی انجام داده، به کتابش اشاره کرده و می‌گوید: تنها کتابی که درباره سیاه‌بازی چاپ شد، سیاه‌بازی از نگاه یک سیاه‌باز بود که بررسی سیاه‌بازی و قیاس آن با کم‌دیا دلارت و کم‌دی در کشورهای دیگر و بیان نزدیک بودن آنها بود.

سمسارزاده هم در تایید صحبت‌هایش عنوان می‌کند: این نشان می‌دهد که تئاتر ما چقدر غنی است. انصافی ادامه می‌دهد: برشت می‌گوید دیوار بازیگر را بشکنید. ما آن قدر در سیاه‌بازی ارتباط و مشارکت داریم که مخاطب بازیگر می‌شود. مثلاً در یک نمایش به مخاطبان می‌گفتم «اطرافیان این پادشاه ما رفته‌اند. دو نفر بیايند نيزه‌دار شوند». مخاطب می‌آمد بازیگر می‌شد. تعزیه نیز همین است. وقتی می‌گوید «جوانان بنی‌هاشم بیايند»، مردم می‌دوند و می‌آیند. در

واقع مخاطب به بازیگر تبدیل می‌شود. سمسارزاده می‌گوید: باید قدر افرادی مثل انصافی را دانست. سیاه‌باز زیاد داریم اما باید توجه بیشتری به این مسأله سنتی و مردم‌پسند ایرانی داشته باشیم. انصافی سیاه‌بازی را نمایش ملی می‌داند که به گفته او، باید

**سمسارزاده:**  
**سیاه‌بازی ما غنی است**

